



مقدمه حقوق



دوره ۹ - شماره ۲۸ - تابستان ۱۴۰۵

آثار حقوقی ناشی از گشایش اعتبار اسنادی نسبت به خریدار و ذینفع
همایون مافی، محسن رئیسی، احمدرضا امیری لاریجانی
امکان سنجی عدالت کیفری بین‌المللی برای رسیدگی به اکوساید در چهارچوب تغییرات اقلیمی
سبحان طیبی، ماجده معقولی
تحلیل ماهیت و سازوکار اجرای تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری با تأکید بر رویه دیوان در مواجهه با خلأ حقوقی
سمیه رحمانیان، پوریا ابراهیم زاده
منع سوءاستفاده از اضطرار در نظام حقوقی ایران
زینب قادری، عبدالمجید یوسفی، ستار فخرایی
مطالعه تطبیقی شرط انفساخ در حقوق ایران و نهاد انحلال قرارداد در کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا
حکیمه محمودسلطانی، مهدی شیخ محمودی
ارکان و مبانی جرم‌انگاری تبانی برای ارتکاب جرم در حقوق کیفری ایران و فرانسه
صابر سیاری زهان
چالش‌های اسناد الکترونیکی در حقوق ایران
محمدرضا عبدی، ساسان وزین پور
نقش دوگانه هوش مصنوعی در مقابله با اطلاعات نادرست و جعل عمیق: چالش‌ها و راهکارها
عاطفه لرججوری، سیداحمد پیروندیزی
ماهیت حقوقی شرط بنایی در فقه امامیه و حقوق ایران؛ تبیین مبانی اعتبار و قلمرو آن در قراردادهای مشارکت مدنی
سیدعلیرضا حسینی، محمدرضا رستمی، طاهره جعفری
بررسی فقهی و حقوقی جایگاه و نقش وصیت اشخاص بلاوارث در تعیین تکلیف دارایی بعد از فوت
سیده نازنین موسوی
مبانی، شرایط و آثار قراردادهای تأمین کیفری متهم در نظام کیفری ایران
کامران رحیمی سکه روانی
بررسی فقهی بطلان معاملات در قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیرمنقول
مهدی رجائیان، جعفر قجه بیگلر
بزه دیدگی اطفال و نوجوانان در فضای سایبری و متاورس: مروری بر شناخت علل تا راهکارهای پیشگیری و مقابله با آن
جواد چراغی
تحلیل نقش‌های حمایتی کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا در زمینه تسهیل و صیانت از تجارت بین‌المللی
اسماعیل چوگانی
کارکرد سیاست جنایی دادستانی در پیشگیری و تعقیب جرائم ناقض حقوق عامه
وحید کیومرثی
مطالعه تطبیقی قاعده استقلال شرط دآوری در حقوق ایران، فرانسه، انگلستان و قانون نمونه آنسیترال؛ نظریه‌ها و رویه‌ها
سعید جوهر
وضعیت معاملات مجنون ادواری در حقوق ایران و انگلستان
امیرمحمد توکلی، ستایش حاج رجبعلی طهرانی، فاطمه اله وردی، امیررضا نقروی
تأثیر قوانین سختگیرانه بر رفتارهای مرتبط با خرید و فروش مواد مخدر
حمیدرضا قناعتیان
نقش صلح آمیز انرژی هسته‌ای در حقوق ایران و نظام بین‌الملل با رویکرد جدید
مجاهد امیری، فاطمه اصغرزاده شیرازی
تأثیر فناوری‌های نوین، هوشمندسازی و تحول دیجیتال در اجرای قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیرمنقول
نگار فولادی، وجیهه محسنی
تحلیل جرم شناختی قاچاق کالا در استان هرمزگان
احمد پدیدار، محمد کمالی
قرارداد هوشمند در نظام حقوقی ایران
مهدی صالحی زاده
چالش‌های حقوقی دولت الکترونیک و مسئولیت مدنی دولت
سعید سردشتی بیرجندی
اصل بی طرفی تحصیل دلیل در فرآیند دادرسی کیفری ایران
محمدحسن ملک محمدی
تحلیل کیفی مبانی و قلمرو مسئولیت کیفری در ارتکاب جرائم ناشی از سندرم پای بی قرار: تعامل اختلال عصبی-حرکتی با
ارکان تقصیر و قابلیت انتساب
زهره عنالوی اصفهانی
نسبت قاعده و استثناء در حقوق مدنی ایران: با تأکید بر اصل لزوم قراردادهای و موارد خروج از آن
امیررضا علی تبار
نهادسازی اساسی: ثبت‌نام در ارتش و حبس دسته‌جمعی در ایالات متحده آمریکا
برایان سایکز، امی کیتی بابلی، یاسر شاکری



The Relationship Between Rule and Exception in Iranian Civil Law with Emphasis on the Principle of the Binding Force of Contracts and Its Exceptions

نسبت قاعده و استثناء در حقوق مدنی ایران: با تأکید بر اصل لزوم قراردادهای و موارد خروج از آن

Amirreza Alitabar

Master of Science in Private Law, Faculty of Humanities,
Islamic Azad University, Ayatollah Amoli Branch, Amol, Iran

امیررضا علی تبار
کارشناس ارشد حقوق خصوصی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی
واحد آیت اله آملی، آمل، ایران
a.alitabar97@gmail.com

Abstract

The relationship between “rule and exception” is one of the fundamental issues in the systematic analysis of civil law, which finds a particular manifestation in the law of contracts through the principle of the binding force of contracts. This principle, as the governing rule over contractual relations, ensures stability and certainty in transactions. Nevertheless, the existence of institutions such as rescission, automatic termination, nullity, non-enforceability, and mutual dissolution (iqālah) raises questions regarding the scope and nature of the exceptions to this principle. The purpose of this study is to clarify the precise relationship between rule and exception within the framework of the binding force of contracts and to address whether these exceptions undermine the rule or can be analyzed and justified within its structure. The research adopts a descriptive-analytical method with a conceptual approach, drawing on Islamic jurisprudential sources, provisions of the Iranian Civil Code, and doctrinal legal analysis. The findings indicate that the exceptions to the principle of binding force, contrary to traditional views, are not merely instances of deviation from the rule, but rather constitute internal mechanisms designed to ensure contractual justice, eliminate imbalance, and adapt to economic and social realities. It is concluded that the relationship between rule and exception in this context should be understood as complementary and functional rather than oppositional; in such a way that the exceptions, while preserving the core of the principle, enable flexibility and enhance the efficiency of the law of contracts. **Keywords:** Rule and Exception, Principle of the Binding Force of Contracts, Options, Rescission, Contract.

چکیده

نسبت «قاعده و استثناء» از مباحث بنیادین در تحلیل نظاممند حقوق مدنی است و در حوزه قراردادهای با محوریت اصل لزوم، جلوه‌ای ویژه می‌یابد. این اصل که ریشه در فقه امامیه و ماده ۲۱۹ قانون مدنی دارد، به عنوان قاعده حاکم بر روابط قراردادی، ثبات و قطعیت معاملات را تضمین می‌کند؛ با این حال، وجود نهادهایی چون فسخ، انفساخ، بطلان، عدم نفوذ و اقاله پرسش از حدود و ماهیت استثنائات این اصل را مطرح می‌سازد. هدف پژوهش، تبیین دقیق نسبت قاعده و استثناء در چهارچوب اصل لزوم و پاسخ به این پرسش است که آیا این استثنائات ناقض قاعده‌اند یا در درون آن قابل تحلیل و توجیه‌اند. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی با رویکردی مفهومی است و با بهره‌گیری از منابع فقهی، مقررات قانون مدنی و تحلیل دکترین حقوقی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهند که استثنائات اصل لزوم، برخلاف برداشت سنتی که آن‌ها را صرفاً موارد نقض قاعده می‌داند، سازوکارهایی درون‌سیستمی برای تضمین عدالت قراردادی به شمار می‌آیند؛ این نهادها با رفع عدم تعادل اقتصادی میان طرفین و جلوگیری از بقای قراردادهای ناعادلانه، حقوق قراردادهای را با واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی منطبق می‌سازند. نتیجه آن که نسبت قاعده و استثناء در اصل لزوم را باید رابطه‌ای تکمیلی و کارکردی دانست، نه تقابلی؛ به گونه‌ای که استثنائات، ضمن حفظ هسته سخت اصل لزوم و اصل حاکمیت اراده، امکان انعطاف‌پذیری و کارآمدی نظام حقوق قراردادهای را فراهم می‌آورند و میان ثبات حقوقی از یک سو و عدالت و انصاف از سوی دیگر توازن برقرار می‌کنند. **واژگان کلیدی:** قاعده و استثناء، اصل لزوم، خيارات، فسخ، قرارداد.

Received: 2026/07/16 - Review: 2026/07/31 - Accepted: 2026/08/29

دریافت مقاله: ۱۴۰۵/۰۷/۱۶ - بازنگری مقاله: ۱۴۰۵/۰۷/۳۱ - پذیرش مقاله: ۱۴۰۵/۰۸/۲۹

ارجاع:

علی تبار، امیررضا؛ (۱۴۰۵)، نسبت قاعده و استثناء در حقوق مدنی ایران: با تأکید بر اصل لزوم قراردادها و موارد خروج از آن، تمدن حقوقی، شماره ۲۸.

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s) , with publication rights granted to Legal Civilization. This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>) , which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.



CC BY-NC-SA



مقدمه

نسبت «قاعده و استثناء» از مفاهیم بنیادین در تحلیل ساختارهای حقوقی است که نقش تعیین کننده‌ای در فهم منطق درونی نظام حقوقی ایفاء می‌کند. در حقوق مدنی، این نسبت به‌ویژه در حوزه قراردادها و در پرتو اصل لزوم، اهمیت مضاعفی می‌یابد. اصل لزوم قراردادها که ریشه در مبانی فقهی همچون قاعده «اوفوا بالعقود» داشته و در ماده ۲۱۹ قانون مدنی ایران انعکاس یافته است، به‌عنوان یکی از ارکان ثبات و امنیت حقوقی، بر الزام‌آور بودن قراردادها و عدم امکان انحلال یک‌جانبه آن‌ها تأکید دارد (همتیان و وحدتی شبیری، ۱۴۰۱، ۱۱۹). باین‌حال، نظام حقوقی به‌منظور تأمین عدالت قراردادی و پاسخگویی به تحولات اجتماعی و اقتصادی، نهادهایی را پیش‌بینی کرده است که در ظاهر به‌عنوان استثنائاتی بر این اصل تلقی می‌شوند؛ از جمله فسخ، انفساخ، بطلان، عدم نفوذ و اقاله. این وضعیت، پرسش‌های اساسی درباره ماهیت این استثنائات و نسبت آن‌ها با قاعده لزوم ایجاد می‌کند (السان و همکاران، ۱۳۹۵، ۷۹).

در ادبیات حقوقی، غالباً استثنائات اصل لزوم به‌عنوان مواردی خارج از قاعده و حتی ناقض آن تحلیل شده‌اند؛ تحلیلی که می‌تواند به تضعیف انسجام مفهومی نظام حقوق قراردادها بینجامد.

در حالی که به نظر می‌رسد این استثنائات، نه در تقابل با قاعده، بلکه در راستای تکمیل و کارآمدسازی آن قابل تفسیر باشند؛ بنابراین، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که نسبت واقعی میان قاعده و استثناء در چهارچوب اصل لزوم چیست؟ و آیا می‌توان استثنائات را به‌عنوان بخشی از منطق درونی قاعده تحلیل نمود یا خیر؟

هدف این پژوهش، ارائه تحلیلی منسجم و بازتعریف شده از نسبت قاعده و استثناء در حقوق مدنی ایران با تمرکز بر اصل لزوم قراردادها است. در همین راستا، پرسش‌های اصلی پژوهش عبارت‌اند از: اول، معیار تمایز میان قاعده و استثناء در نظام حقوقی چیست؟ دوم، استثنائات اصل لزوم از حیث ماهیت حقوقی چه جایگاهی دارند؟ و سوم، آیا این استثنائات را باید به‌عنوان نقض قاعده تلقی کرد یا به‌عنوان ابزارهایی درون‌سیستمی برای تعدیل آن؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، فرضیه اصلی پژوهش آن است که اصل لزوم به‌عنوان قاعده‌ای بنیادین، همچنان هسته سخت نظام حقوق قراردادها را تشکیل می‌دهد و استثنائات آن، نه به‌عنوان نقض، بلکه به‌عنوان سازوکارهایی تکمیلی و تنظیمی در چهارچوب همان قاعده قابل تحلیل‌اند.

روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است و با رویکردی مفهومی به بررسی منابع فقهی، مقررات قانون مدنی ایران و دیدگاه‌های دکترین حقوقی می‌پردازد. در این مسیر، تلاش شده است با تحلیل کارکردی نهادهای حقوقی، از سطح توصیف صرف فراتر رفته و به تبیین نسبت‌های مفهومی و ساختاری میان آن‌ها پرداخته شود. همچنین، در مواردی محدود، از اشارات تطبیقی به حقوق خارجی برای تقویت تحلیل استفاده شده است.

درخصوص پیشینه پژوهش، باید اشاره کرد که اگرچه اصل لزوم و استثنائات آن در آثار متعددی مورد بررسی قرار گرفته‌اند، اما نسبت قاعده و استثناء به‌صورت مستقل و منسجم کمتر مورد توجه قرار گرفته است. برای مثال، در پژوهشی، با عنوان «تطبیق اصل لزوم قراردادها و موارد استثنای انحلال آن در حقوق ایران و مصر با تأکید بر نظریه عذر»، نویسنده با رویکردی توصیفی به بررسی مصادیق فسخ

و انفساخ پرداخته، اما تحلیل مفهومی از نسبت این نهادها با اصل لزوم ارائه نکرده است. همچنین در پژوهشی، با عنوان «مبانی فسخ قرارداد در فقه امامیه و حقوق ایران»، تمرکز اصلی بر تبیین مبانی و آثار خيارات بوده و جایگاه آنها در چهارچوب قاعده و استثناء مورد واکاوی قرار نگرفته است. وجه تمایز پژوهش حاضر با آثار پیشین در آن است که با اتخاذ رویکردی مفهوم-تحلیلی، تلاش می‌کند استثنائات را نه به صورت فهرست‌وار، بلکه در نسبت با قاعده لزوم و در قالب یک چهارچوب نظری منسجم بازخوانی کند. جنبه نوآوری این پژوهش نیز در ارائه تحلیلی کارکردی از استثنائات به عنوان ابزارهای درون‌قاعده‌ای و نه عناصر تقابلی با قاعده نهفته است.

در نهایت، ساختار پژوهش حاضر به گونه‌ای تنظیم شده است که ابتدا مبانی نظری قاعده و استثناء در نظام حقوقی تبیین شود تا چهارچوب مفهومی لازم فراهم آید. سپس، اصل لزوم قراردادها به عنوان قاعده اصلی در حقوق مدنی ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ادامه، استثنائات این اصل در قالب دو دسته کلی تحلیل می‌شوند تا زمینه برای بررسی دقیق‌تر فراهم شود. در بخش پایانی، با تمرکز بر نسبت قاعده و استثناء، تلاش می‌شود مدلی تحلیلی ارائه گردد که بتواند تبیین‌کننده رابطه واقعی میان این دو مفهوم در حوزه قراردادها باشد. این ترتیب منطقی، امکان گذار از مبانی نظری به تحلیل کاربردی و در نهایت ارائه نتیجه‌ای منسجم را فراهم می‌سازد.

۱- مفهوم قاعده و استثناء در نظام حقوقی

تحلیل «قاعده» و «استثناء» در نظام حقوقی مستلزم عبور از تلقی صرفاً لفظی و حرکت به سوی درکی ساختاری و کارکردی از این دو مفهوم است. قاعده حقوقی، در معنای دقیق، گزاره‌ای عام، الزام‌آور و قابل اعمال بر مجموعه‌ای از وضعیت‌های مشابه است که با هدف ایجاد نظم، پیش‌بینی‌پذیری و ثبات در روابط اجتماعی وضع می‌شود. ویژگی بنیادین قاعده، «اطلاق نسبی» آن است؛ به این معنا که در مقام وضع، ناظر به غالب مصادیق بوده و ادعای شمول دارد، اما این شمول به صورت مطلق و بدون انعطاف نیست (امیدی، ۱۳۹۲، ۱۴). در مقابل، استثناء به عنوان حکمی خاص تعریف می‌شود که در

شرایط معین، مانع از اعمال قاعده عام می‌گردد. باین حال، تقلیل استثناء به «نقض قاعده» تحلیلی ساده‌انگارانه است؛ زیرا در نظام‌های حقوقی پیچیده، استثناءها غالباً در درون منطق قاعده و به منظور اصلاح یا تکمیل آن طراحی می‌شوند.

نسبت قاعده و استثناء را از منظر نظری، می‌توان در قالب دو رویکرد اصلی تبیین کرد. رویکرد نخست که ریشه در نگاه صوری به حقوق دارد، استثناء را امری بیرونی و گسسته از قاعده تلقی می‌کند. بر اساس این دیدگاه، قاعده دارای قلمروی مشخص است و استثناء به مثابه عاملی مخل، بخشی از این قلمرو را از شمول آن خارج می‌سازد (انوری و کیاشمشکی، ۱۳۹۶، ۴۳). نتیجه این تحلیل، تأکید بر تفسیر مضیق استثناءها و حفظ حداکثری قلمرو قاعده است. در مقابل، رویکرد دوم با نگاهی کارکردی، استثناء را جزئی از معماری درونی قاعده می‌داند. در این چهارچوب، قاعده بدون پیش‌بینی استثناءها، قادر به پاسخگویی به تنوع و پیچیدگی واقعیتهای اجتماعی نیست؛ بنابراین، استثناءها نه به عنوان عناصر مزاحم، بلکه به عنوان ابزارهایی برای تحقق بهتر اهداف قاعده^۱ عمل می‌کنند.

یکی از معیارهای مهم در تمایز قاعده از استثناء، «غلبه و شیوع» است. قاعده ناظر به وضعیت غالب و متعارف است، درحالی که استثناء وضعیت‌های غیرمعمول یا خاص را پوشش می‌دهد. باین حال، این معیار به تنهایی کافی نیست؛ زیرا در برخی موارد، کثرت استثناءها می‌تواند به تضعیف قاعده بینجامد یا حتی جایگاه آن را دگرگون سازد. ازاین رو، معیار مکملی تحت عنوان «کارکرد هنجاری» مطرح می‌شود: قاعده آن حکمی است که جهت‌گیری اصلی نظام حقوقی را تعیین می‌کند، درحالی که استثناءها در خدمت تعدیل، تخصیص یا تعلیق این جهت‌گیری در شرایط خاص هستند (تهانوی، ۱۳۸۲ق، ۱۱).

با این وجود، از حیث تقنینی، استثناءها به اشکال مختلفی بروز می‌یابند: گاه به صورت تصریحی در متن قانون ذکر می‌شوند و گاه از طریق تفسیر قضایی یا دکترین استخراج می‌گردند (کاتوزیان، ۱۴۰۴، ج ۳، ۲۲۴). همچنین، باید میان «تخصیص» و «استثناء» تمایز قائل شد. تخصیص، در واقع،

محدود کردن دامنه شمول قاعده از ابتدا است، به گونه‌ای که مورد مخصص اساساً در قلمرو قاعده قرار نمی‌گیرد؛ درحالی‌که استثناء ناظر به موردی است که در اصل، مشمول قاعده بوده، اما به دلیل وجود مصلحتی خاص، از اجرای آن خارج می‌شود. این تمایز، آثار مهمی در نحوه تفسیر و اعمال قواعد دارد، به‌ویژه در تعیین قلمرو اصل و فرع.

به نظر نگارنده، باید توجه داشت که نسبت قاعده و استثناء، نسبتی ایستا و از پیش تعیین شده نیست، بلکه تابعی از تحولات اجتماعی، اقتصادی و ارزشی هر نظام حقوقی است. گسترش استثناءها در برخی حوزه‌ها ممکن است نشان‌دهنده ناکارآمدی یا سخت‌گیری بیش از حد قاعده باشد و در مقابل، محدود بودن استثناءها می‌تواند به بی‌عدالتی در موارد خاص منجر شود؛ بنابراین، تحلیل این نسبت، مستلزم توجه هم‌زمان به مبانی نظری و کارکرد عملی قواعد حقوقی است؛ رویکردی که امکان فهم دقیق‌تر از جایگاه قاعده و استثناء در نظام حقوقی و زمینه‌سازی برای تحلیل‌های بعدی، از جمله در حوزه اصل لزوم قراردادهای، را فراهم می‌سازد.

۲- اصل لزوم قراردادهای به‌عنوان قاعده

اصل لزوم قراردادهای یکی از بنیادی‌ترین قواعد حاکم بر حقوق قراردادهای است که نقش محوری در تأمین ثبات و امنیت روابط حقوقی ایفاء می‌کند. بر اساس این اصل، قرارداد صحیحی که با رعایت شرایط اساسی صحت معاملات منعقد شده باشد، برای طرفین لازم‌الاتباع است و هیچ‌یک از آنان حق برهم زدن آن را جز در موارد استثنایی ندارد. این قاعده، نه صرفاً یک حکم تقنینی، بلکه تجلی یک منطق هنجاری عمیق در نظام حقوقی است که به اراده اشخاص اعتبار الزام‌آور می‌بخشد.

در حقوق ایران، مبنای قانونی این اصل را می‌توان به‌طور صریح در ماده ۲۱۹ قانون مدنی مشاهده کرد که مقرر می‌دارد: «عقودی که بر طبق قانون واقع شده باشد، بین متعاملین و قائم‌مقام آن‌ها لازم‌الاتباع است مگر اینکه به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونی فسخ شود». این ماده، به‌روشنی دو مؤلفه اساسی اصل لزوم را نشان می‌دهد: نخست، الزام‌آور بودن قرارداد و دوم، محدود بودن راه‌های

خروج از آن (کانونزینان، ۱۴۰۴، ج ۳، ۲۲۶). بدین ترتیب، اصل بر بقای قرارداد است و انحلال آن نیازمند دلیل خاص است.

ریشه این اصل را باید در فقه امامیه جست و جو کرد، جایی که قاعده «اوفوا بالعقود» برگرفته از آیه شریفه اول سوره مبارکه مائده، به عنوان یک قاعده عام الزام آور پذیرفته شده است. این قاعده، نه تنها وفای به عهد را یک تکلیف اخلاقی، بلکه یک الزام حقوقی تلقی می کند (همتیان و وحدتی شبیری، ۱۴۰۱، ۱۱۲۰). همچنین قاعده «اصاله اللزوم» در فقه، بیانگر این است که هرگاه در لزوم یا جواز عقدی تردید شود، اصل بر لزوم آن است، مگر آن که دلیل معتبری بر جواز وجود داشته باشد (محقق داماد، ۱۴۰۲، ج ۲، ۱۶۱). این رویکرد، بار اثبات را بر عهده کسی می گذارد که مدعی قابلیت انحلال قرارداد است.

اصل لزوم نشان می دهد که این قاعده، پیش شرط شکل گیری اعتماد در روابط اقتصادی و اجتماعی است. اگر طرفین قرارداد بتوانند به سهولت از تعهدات خود عدول کنند، نه تنها نظم معاملاتی مختل می شود، بلکه هزینه های مبادله نیز افزایش می یابد. در چنین وضعیتی، اشخاص ناچار خواهند بود برای جبران عدم اطمینان، ضمانت های پیچیده تر و پرهزینه تری پیش بینی کنند؛ بنابراین، اصل لزوم به عنوان یک «قاعده کارآمدی» عمل می کند که هزینه های حقوقی و اقتصادی را کاهش می دهد (قراملکی، ۱۳۸۴، ۳۷). با این حال، اصل لزوم را نمی توان به صورت مطلق و بدون توجه به سایر ارزش های حقوقی تفسیر کرد. این اصل در تعامل با مفاهیمی مانند عدالت قراردادی، حسن نیت و تعادل عوضین معنا می یابد. به همین دلیل، نظام حقوقی در کنار پذیرش این اصل، راهکارهایی برای تعدیل آن پیش بینی کرده است؛ اما نکته مهم آن است که این راهکارها ماهیت استثنایی دارند و نمی توانند جایگاه قاعده را متزلزل سازند.

به نظر نگارنده، اصل لزوم را می توان به عنوان «قاعده پایه» در نظام قراردادهای تلقی کرد که سایر نهادها در نسبت با آن تعریف می شوند. به بیان دیگر، مفاهیمی مانند فسخ، اقاله یا انفساخ، همگی در

چهارچوب این اصل معنا پیدا می‌کنند و بدون فرض لزوم، موضوعیت خود را از دست می‌دهند. این ویژگی، نشان می‌دهد که اصل لزوم نه تنها یک حکم مستقل، بلکه یک ساختار مفهومی است که نظم حقوق قراردادها بر آن استوار است. با این وجود، باید تأکید کرد که اصل لزوم، تضمین‌کننده توازن میان آزادی قراردادی و الزام حقوقی است. اشخاص در انعقاد قرارداد آزادند، اما پس از تحقق عقد، به مفاد آن ملتزم می‌شوند. این گذار از آزادی به الزام، جوهره اصلی قرارداد را شکل می‌دهد و بیانگر آن است که اراده، زمانی که در قالب حقوقی متجلی می‌شود، آثار الزام‌آور می‌یابد.

۳- استثنائات اصل لزوم در حقوق مدنی ایران

با وجود آن که اصل لزوم قراردادها به عنوان قاعده‌ای بنیادین، بر ثبات و الزام‌آوری روابط قراردادی تأکید دارد، نظام حقوقی نمی‌تواند نسبت به اوضاع و احوالی که اجرای قرارداد را غیر عادلانه، ناممکن یا برخلاف اراده واقعی طرفین می‌سازد، بی تفاوت بماند. از همین رو، در کنار این قاعده، مجموعه‌ای از نهادها و سازوکارهای حقوقی پیش‌بینی شده است که به عنوان استثناء، امکان خروج از اصل لزوم را فراهم می‌کنند. این استثنائات نه به منظور تضعیف قاعده، بلکه برای تعدیل آن در پرتو عدالت، نظم عمومی و ملاحظات عملی شکل گرفته‌اند. در حقوق مدنی ایران، این موارد خروج را می‌توان در دو دسته کلی تحلیل کرد: نخست، نهادهای انحلال ارادی و قهری قرارداد که مستقیماً به پایان یافتن رابطه قراردادی منجر می‌شوند؛ و دوم، سایر مواردی که بدون انحلال کامل، به نحوی از انحاء، از شدت الزام ناشی از قرارداد می‌کاهند یا اجرای آن را دگرگون می‌سازند. بررسی این دو دسته، امکان تبیین دقیق نسبت میان قاعده لزوم و استثنائات وارد بر آن را فراهم می‌کند.

۳-۱- نهادهای انحلال ارادی و قهری قرارداد

استثنائات وارد بر اصل لزوم، در نخستین سطح، از طریق نهادهایی متجلی می‌شوند که به انحلال قرارداد می‌انجامند. این انحلال ممکن است مبتنی بر اراده طرفین باشد یا بدون دخالت اراده آنان و در نتیجه تحقق عوامل قهری رخ دهد. تمایز میان این دو دسته، از حیث مبنا و آثار، اهمیت اساسی در

تحلیل نسبت قاعده و استثناء دارد؛ زیرا در حالت نخست، همچنان عنصر اراده در چهارچوب نظم حقوقی نقش آفرین است، درحالی که در حالت دوم، اراده جای خود را به حکم قانون یا واقعیت‌های خارجی می‌دهد (کاتوزیان، ۱۴۰۴، ج ۵، ۵۱).

در زمره نهادهای انحلال ارادی، «اقاله» جایگاهی محوری دارد. مطابق ماده ۲۸۳ قانون مدنی، «بعد از معامله، طرفین می‌توانند به تراضی آن را اقاله و تفاسخ کنند». اقاله در واقع بازگشت مشترک طرفین از التزام قراردادی است و به‌نوعی اعمال حاکمیت اراده در جهت زوال عقد محسوب می‌شود (کاتوزیان، ۱۴۰۴، ج ۵، ۲۴). تحلیل ماهیت اقاله نشان می‌دهد که این نهاد نه نقض اصل لزوم، بلکه تأیید ضمنی آن است؛ زیرا خروج از قرارداد نیز نیازمند توافقی جدید است. از این حیث، اقاله را باید در امتداد اصل حاکمیت اراده تفسیر کرد، نه در تقابل با آن.

در کنار اقاله، «فسخ» به‌عنوان مهم‌ترین ابزار انحلال ارادی یک‌جانبه مطرح می‌شود. فسخ مبتنی بر وجود «خیار» است؛ حقی که به موجب قانون یا تراضی برای یکی از طرفین یا هر دو ایجاد می‌شود تا بتوانند عقد را منحل کنند. قانون مدنی در ماده‌های ۳۹۶ به بعد، اقسام خيارات از جمله خیار مجلس، خیار حیوان، خیار شرط، خیار عیب و خیار تدلیس را برشمرده است. نکته تحلیلی مهم آن است که فسخ، برخلاف اقاله، استثنایی مضیق بر اصل لزوم محسوب می‌شود و نمی‌توان آن را بدون نص یا دلیل معتبر توسعه داد (کاتوزیان، ۱۴۰۴، ج ۵، ۳۹). به بیان دیگر، «اصل عدم خیار» در کنار «اصاله اللزوم» عمل می‌کند و هرگونه تردید در وجود حق فسخ، به نفع بقای عقد تفسیر می‌شود. در مقابل، انحلال قهری قرارداد ناظر به مواردی است که بدون اراده طرفین و به حکم قانون، عقد منفسخ می‌شود. «انفساخ» به‌عنوان مهم‌ترین مصداق این دسته، زمانی تحقق می‌یابد که بقای عقد به دلیل حدوث امری خارجی ناممکن یا بی‌موضوع شود (کاتوزیان، ۱۴۰۴، ج ۵، ۳۵۲). برای نمونه، در عقد بیع، اگر مبیع قبل از تسلیم بدون تقصیر بایع تلف شود، عقد به‌طور قهری منحل می‌گردد.^۲ مبنای این

حکم را می‌توان در قاعده فقهی «تلف مبیع قبل از قبض» جست‌وجو کرد که ریسک تلف را بر عهده فروشنده قرار می‌دهد.

به نظر نگارنده، افزون بر تلف مورد معامله، «فورس ماژور» یا قوه قاهره نیز می‌تواند به‌عنوان عامل انفساخ یا حداقل سقوط تعهدات ایفاء نشدنی مطرح شود. هرچند قانون مدنی ایران به‌صراحت از این اصطلاح استفاده نکرده، اما ماده‌های ۲۲۷ و ۲۲۹ با اشاره به عدم مسئولیت متعهد در صورت وقوع حادثه خارجی غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل دفع، زمینه پذیرش این نهاد را فراهم کرده‌اند. در چنین مواردی، اگر اجرای تعهد به‌طور دائم غیرممکن شود، بقای قرارداد فاقد توجیه بوده و انحلال آن به‌عنوان نتیجه منطقی پذیرفته می‌شود. در نهایت، نهادهای انحلال ارادی و قهری را باید به‌مثابه ابزارهای استثنایی دانست که در عین خروج از اصل لزوم، در خدمت کارآمدی و عدالت قراردادی قرار دارند. اقاله و فسخ، با حفظ نقش اراده، امکان تعدیل روابط قراردادی را فراهم می‌کنند، درحالی‌که انفساخ، پاسخی حقوقی به دگرگونی‌های عینی و خارج از اراده است. بااین‌حال، وجه مشترک تمامی این نهادها آن است که اعمال آن‌ها نیازمند شرایط مشخص و تفسیر مضیق است تا از تزلزل قاعده لزوم جلوگیری شود.

۳-۲- موارد تعدیل و تحدید اصل لزوم قراردادها

در کنار نهادهای کلاسیک انحلال قرارداد، نظام حقوقی ایران سازوکارهایی را پیش‌بینی کرده است که بدون آن که به‌طور مستقیم به زوال عقد بینجامند، از شدت الزام ناشی از آن می‌کاهند یا اجرای آن را با محدودیت و دگرگونی مواجه می‌سازند. این موارد را نمی‌توان در زمره انحلال ارادی یا قهری به معنای دقیق قرار داد، بلکه باید آن‌ها را به‌عنوان «خروج‌های تعدیلی» از اصل لزوم تحلیل کرد؛ خروج‌هایی که هدف آن‌ها حفظ تعادل قراردادی در شرایطی است که اجرای بی‌چون‌وچرای عقد با عدالت یا نظم عمومی سازگار نیست.

یکی از مهم‌ترین مصادیق این دسته، تأثیر «شرایط ضمن عقد» بر دامنه لزوم است. مطابق ماده ۲۳۴

قانون مدنی، شروط ضمن عقد می‌توانند به صورت شرط فعل، شرط صفت یا شرط نتیجه درج شوند و آثار الزام‌آور مستقلی ایجاد کنند. در این میان، «شرط خیار» جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا طرفین می‌توانند با پیش‌بینی آن، قلمرو اصل لزوم را از پیش محدود سازند (شهیدی، ۱۴۰۴، ۲۳). به بیان دیگر، اصل لزوم در این جا از ابتدا به صورت مقید شکل می‌گیرد و حق فسخ ناشی از شرط، نه استثنایی تحمیلی، بلکه بخشی از اراده مشترک طرفین است. این تحلیل نشان می‌دهد که مرز میان قاعده و استثناء در پرتو اراده قراردادی، انعطاف‌پذیر می‌شود.

از سوی دیگر، «تعذر اجرای تعهد» بدون آن‌که به انفساخ کامل قرارداد منجر شود، می‌تواند موجب سقوط یا تعلیق بخشی از تعهدات گردد. ماده‌های ۲۲۷ و ۲۲۹ قانون مدنی، با پذیرش عدم مسئولیت متعهد در صورت بروز حادثه خارجی غیرقابل انتساب، در واقع زمینه تعدیل آثار الزام را فراهم می‌کنند (کاتوزیان، ۱۴۰۵، ۲۱۷). در چنین وضعیتی، ممکن است قرارداد به‌طور کلی منحل نشود، اما اجرای تعهد خاصی غیرممکن گردد و در نتیجه، تعادل اولیه قرارداد دستخوش تغییر شود. این وضعیت را می‌توان با قاعده فقهی «تعذر وفا» تحلیل کرد که بر اساس آن، تکلیف به امر غیرمقدور منتفی است. همچنین، نقش «نظم عمومی و اخلاق حسنه» را نباید در تحدید اصل لزوم نادیده گرفت. ماده ۹۷۵ قانون مدنی به صراحت اجرای قراردادهایی را که مخالف نظم عمومی یا اخلاق حسنه باشند، غیرقابل پذیرش می‌داند. این قاعده، هرچند ناظر به مرحله اجرای قرارداد است، اما در عمل می‌تواند مانع از اعمال کامل اصل لزوم شود. به بیان دقیق‌تر، لزوم قرارداد تا جایی معتبر است که با ارزش‌های بنیادین نظام حقوقی تعارض پیدا نکند. در این جا، استثنا نه به واسطه اراده طرفین یا وقوع حادثه، بلکه به حکم ملاحظات کلان حقوقی اعمال می‌شود.

افزون بر این، «تغییر اوضاع و احوال» (نظریه حوادث پیش‌بینی نشده)^۳ هرچند به صورت صریح در قانون مدنی ایران تدوین نشده است، اما در رویه قضایی و دکترین حقوقی مورد توجه قرار گرفته

است. در مواردی که اجرای قرارداد به دلیل تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی یا اجتماعی، به طور غیرمتعارف سنگین و زیان بار می شود، اصرار بر اجرای عین تعهد ممکن است با عدالت معاوضی ناسازگار باشد (Berger&Behn, 2019, 76). در چنین شرایطی، گرایش به تعدیل قرارداد یا حتی تعلیق اجرای آن، نوعی خروج غیرمستقیم از اصل لزوم محسوب می شود که می توان آن را با اصولی همچون «لاضرر» و «عسر و حرج» توجیه کرد.

به نظر نگارنده، باید توجه داشت که این موارد، برخلاف انحلال قرارداد، غالباً به بقای عقد در شکلی تعدیل شده می انجامند. به همین دلیل، تحلیل آن ها مستلزم درک پویایی اصل لزوم است؛ اصلی که اگرچه به عنوان قاعده بر ثبات قراردادها تأکید دارد، اما در مواجهه با واقعیت های متغیر، از طریق این سازوکارها قابلیت انعطاف و انطباق پیدا می کند. بدین ترتیب، «سایر موارد خروج» را باید نه نفی اصل لزوم، بلکه تجلی کارکرد تکمیلی آن در جهت تحقق عدالت قراردادی دانست.

۴- نسبت قاعده و استثناء در اصل لزوم

بررسی موارد تعدیل و تحدید اصل لزوم نشان داد که وجود استثنائات متعدد، به معنای تزلزل یا بی اعتباری این اصل نیست، بلکه بیانگر نحوه تعامل میان ثبات قراردادها و ضرورت های تعدیلی نظام حقوقی است. از این رو، مسئله اساسی در این مرحله، صرفاً شناسایی مصادیق استثناءها نیست، بلکه تحلیل جایگاه و ماهیت آن ها در برابر اصل لزوم است. به عبارت دیگر، باید مشخص شود که آیا نهادهایی مانند فسخ، انفساخ، اقاله و سایر موارد تحدیدکننده الزام قراردادی عناصری خارج از منطق اصل لزوم هستند یا بخشی از ساختار درونی آن را تشکیل می دهند؟

در این مبحث، ابتدا ماهیت استثنائات اصل لزوم و نسبت آن ها با قاعده اصلی بررسی می شود تا مشخص گردد که خروج از قرارداد تحت چه شرایطی و با چه مبنایی امکان پذیر است. سپس با رویکردی تحلیلی، استثنائات موجود در چهارچوب کلی قاعده بازخوانی می شوند تا نشان داده شود که انعطاف پذیری اصل لزوم، نه نقطه ضعف آن، بلکه لازمه کارآمدی این قاعده در نظام حقوق

قراردادها است. بر این اساس، رابطه میان قاعده و استثناء در اصل لزوم، رابطه‌ای تقابلی نیست، بلکه رابطه‌ای تنظیمی و تکمیلی است که امکان جمع میان امنیت حقوقی و عدالت قراردادی را فراهم می‌سازد (جوادی، ۱۴۰۳، ۱۱۶).

۴-۱- ماهیت استثنائات در برابر اصل لزوم

ماهیت استثنائات اصل لزوم، مستلزم تعیین جایگاه آن‌ها در ساختار حقوق قراردادها است؛ زیرا در نگاه نخست، وجود نهادهایی مانند فسخ، انفساخ، اقاله و سایر عوامل محدودکننده الزام قراردادی ممکن است با مفهوم لزوم قراردادها در تعارض به نظر برسد. با این حال، چنین برداشتی ناشی از تلقی ایستا از رابطه قاعده و استثناء است. در یک نظام حقوقی منسجم، استثناءها الزاماً به معنای نفی قاعده نیستند، بلکه در بسیاری موارد، پاسخی حقوقی به شرایطی هستند که اجرای مطلق قاعده، با مبانی عدالت، کارآمدی یا مصالح مورد حمایت قانون‌گذار ناسازگار می‌شود.

اصل لزوم قراردادها بر این پیش‌فرض استوار است که اراده اشخاص پس از انعقاد عقد و تحقق شرایط قانونی، قدرت ایجاد الزام حقوقی پیدا می‌کند (Dogaru, 2024, 26)؛ بنابراین، هرگونه خروج از قرارداد باید مبتنی بر جهتی معتبر باشد و نمی‌توان صرف تغییر اراده یا عدم تمایل یکی از طرفین را مجوز برهم زدن تعهد دانست. از همین رو است که ماده ۲۱۹ قانون مدنی، پس از پذیرش لازم‌الاتباع بودن عقود، امکان خروج از آن را به دو طریق محدود کرده است: نخست، تراضی طرفین در قالب اقاله و دوم، وجود علت قانونی برای فسخ. این ساختار نشان می‌دهد که قانون‌گذار، اصل را بر بقای قرارداد قرار داده و موارد انحلال را در جایگاه استثنایی قرار داده است.

با این حال، استثنایی بودن این نهادها نباید به معنای بی‌ارتباط بودن آن‌ها با اصل لزوم تلقی شود. برای مثال، حق فسخ ناشی از خيارات، اگرچه امکان برهم زدن عقد لازم را فراهم می‌کند، اما خود مبتنی بر حکم قانون و در راستای حمایت از اراده واقعی طرفین یا جلوگیری از ورود ضرر ناروا ایجاد شده است (Kourides, 1970, 384). خیار غبن نمونه‌ای روشن از این وضعیت است؛ زیرا قانون‌گذار در

مواردی که تعادل اقتصادی قرارداد به شکل فاحش بر هم خورده است، به زیان‌دیده اجازه فسخ می‌دهد. مبنای این حکم را می‌توان با قاعده فقهی «لاضرر» توجیه کرد؛ بدین معنا که اصل لزوم نمی‌تواند وسیله‌ای برای تثبیت وضعیتی شود که اجرای آن مستلزم تحمل ضرری غیرمتعارف است. ازسوی دیگر، برخی استثنائات مانند انفساخ، اساساً بر مبنای تعارض با اراده طرفین شکل نمی‌گیرند، بلکه ناشی از فقدان امکان استمرار موضوع یا مبنای عقد هستند. در این موارد، قانون‌گذار به دلیل زوال یکی از عناصر اساسی قرارداد، ادامه حیات حقوقی آن را بی‌فایده یا ناممکن می‌داند؛ بنابراین، انفساخ را نمی‌توان خروجی اراده مخالف با لزوم دانست، بلکه باید آن را نتیجه منطقی همان نظام حقوقی دانست که قرارداد را در شرایط خاص فاقد قابلیت استمرار تشخیص داده است.

به نظر نگارنده، ماهیت استثنائات اصل لزوم را می‌توان در قالب «تعدیل‌کننده‌های قاعده» تحلیل کرد. قاعده لزوم، تأمین‌کننده امنیت و ثبات در روابط قراردادی است، اما اگر بدون هیچ انعطافی اعمال شود، ممکن است در برخی موارد به نتایجی خلاف عدالت قراردادی منتهی گردد. استثنائات در این میان، نقش سوپاپ اطمینان نظام قراردادی را ایفاء می‌کنند و امکان هماهنگی میان دو ارزش اساسی، یعنی امنیت حقوقی و عدالت، را فراهم می‌سازند. بر این اساس، استثنائات اصل لزوم را نباید عناصر مخالف یا رقیب این اصل دانست؛ بلکه آن‌ها محدودیت‌های حقوقی پیش‌بینی‌شده‌ای هستند که قلمرو اعمال قاعده را مشخص می‌کنند. همان‌گونه که قاعده بدون استثناء ممکن است از انعطاف لازم برخوردار نباشد، استثناء بدون وجود قاعده نیز فاقد معنا خواهد بود؛ بنابراین، رابطه میان اصل لزوم و استثنائات آن، رابطه تقابل و حذف نیست، بلکه رابطه‌ای تکمیلی است که در آن استثناء‌ها، ضمن حفظ جایگاه بنیادین اصل لزوم، امکان اجرای عادلانه‌تر و واقع‌بینانه‌تر آن را فراهم می‌کنند.

۴-۲- بازخوانی استثنائات در چهارچوب قاعده

بازخوانی استثنائات اصل لزوم در چهارچوب قاعده، مستلزم عبور از نگرشی است که میان «قاعده» و «استثناء» رابطه‌ای صرفاً تقابلی برقرار می‌کند. در این نگرش سنتی، هر عاملی که موجب خروج از

اجرای اصل لزوم شود، به عنوان محدود کننده یا ناقض قاعده تلقی می شود؛ در حالی که تحلیل دقیق تر نظام حقوق قراردادهای نشان می دهد که استثناءها غالباً بخشی از منطق درونی همان قاعده هستند. به بیان دیگر، اصل لزوم بدون پیش بینی سازوکارهای تعدیلی، نمی تواند در همه وضعیت های قراردادی پاسخگوی نیازهای حقوقی باشد و همین امر موجب شده است قانون گذار برای حفظ تعادل میان ثبات قرارداد و عدالت قراردادی، مواردی از انعطاف را در ساختار آن بگنجاند.

اصل لزوم قراردادهای بر مبنای احترام به اراده معتبر طرفین و ضرورت حفظ اعتماد ناشی از قرارداد شکل گرفته است؛ اما این اصل نمی تواند به معنای مصونیت مطلق قرارداد از هر گونه تغییر یا زوال باشد (Morariu, 2017, 122). قرارداد، اگرچه محصول اراده اشخاص است، در نظام حقوقی تنها در صورتی حمایت می شود که با مبنای اساسی عدالت و نظم حقوقی سازگار باشد. از همین رو، استثنائاتی مانند اختیارات، اقاله و انفساخ را باید ابزارهایی دانست که قانون گذار از طریق آنها حدود واقعی اصل لزوم را مشخص کرده است. در این تحلیل، استثناء نه عاملی خارج از قاعده، بلکه شرط تحقق کارکرد صحیح قاعده محسوب می شود.

برای نمونه، وجود اختیارات در قانون مدنی، در نگاه نخست با الزامآوری قراردادهای لازم ناسازگار به نظر می رسد؛ زیرا به یکی از طرفین اجازه می دهد برخلاف انتظار اولیه از بقای عقد، رابطه قراردادی را خاتمه دهد. با این حال، بررسی مبانی اختیارات نشان می دهد که فلسفه وجودی آنها حمایت از اراده واقعی طرفین و جلوگیری از تثبیت وضعیت های ناعادلانه است (عابدی، ۱۳۹۸، ۳۶۹). برای مثال، اختیار تدلیس مانع از آن می شود که طرفی که بر اثر فریب وارد معامله شده است، به رغم فقدان رضایت واقعی، همچنان ملزم به قرارداد باقی بماند. همچنین اختیار غبن، با اتکاء به اندیشه جلوگیری از ضرر ناروا، اجازه نمی دهد اصل لزوم به ابزاری برای تحمیل تعهدی غیرمعارف تبدیل شود؛ بنابراین، این نهادها در حقیقت حدود اعمال اصل لزوم را تعیین می کنند، نه این که اعتبار آن را نفی نمایند.

همین تحلیل در خصوص اقاله نیز قابل ارائه است. اقاله در ظاهر خروج از اصل لزوم است، زیرا عقد لازم را پیش از موعد مقرر پایان می‌دهد؛ اما مبنای آن نه نفی الزام قرارداد، بلکه احترام به اراده مشترک جدید طرفین است. زمانی که همان اراده‌ای که قرارداد را ایجاد کرده است، بر زوال آن توافق می‌کند، نظام حقوقی این امکان را به رسمیت می‌شناسد. ماده ۲۸۳ قانون مدنی نیز با پذیرش امکان اقاله، در واقع نشان می‌دهد که اصل لزوم در حقوق ایران، مانع مطلق بازگشت طرفین از قرارداد نیست، بلکه ناظر به جلوگیری از برهم زدن یکجانبه و بدون مجوز عقد است. از سوی دیگر، انفساخ نیز نمونه‌ای از استثنایی است که در درون منطق اصل لزوم قابل تحلیل است. در این وضعیت، قرارداد نه به دلیل ترجیح اراده یکی از طرفین، بلکه به سبب زوال مبنای ادامه رابطه قراردادی منحل می‌شود. به عنوان مثال، حکم ماده ۳۸۷ قانون مدنی درباره تلف مبیع پیش از قبض، بیانگر آن است که الزام قراردادی تا زمانی معنا دارد که موضوع و امکان اجرای آن باقی باشد؛ بنابراین، انفساخ را نمی‌توان عدول از اصل لزوم دانست، بلکه نتیجه پذیرش محدودیت‌های طبیعی و حقوقی استمرار قرارداد است (دیانی، ۱۳۹۸، ۲۴۷).

بر این اساس، به نظر نگارنده، بازخوانی استثنائات در چهارچوب قاعده، مستلزم تغییر زاویه نگاه از «محدودیت اصل لزوم» به «تعیین قلمرو واقعی اصل لزوم» است. قاعده‌ای که هیچ امکان تعدیل یا استثنایی نداشته باشد، در مواجهه با واقعیت‌های متنوع اجتماعی و اقتصادی، کارآمدی خود را از دست می‌دهد. از این منظر، استثنائات نه تهدیدی برای ثبات قراردادی، بلکه سازوکارهایی هستند که با جلوگیری از نتایج نامتناسب، اعتبار و مشروعیت اصل لزوم را تقویت می‌کنند. در نتیجه، رابطه میان اصل لزوم و استثنائات آن را باید رابطه‌ای مکمل و نظام‌مند دانست. اصل لزوم، چهارچوب عمومی حاکم بر قراردادها را تعیین می‌کند و استثناءها، حدود و شرایط اعمال آن را مشخص می‌سازند. چنین تحلیلی، امکان جمع میان دو ارزش بنیادین حقوق قراردادها، یعنی امنیت حقوقی و عدالت قراردادی، را فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که استثناءها نه در برابر قاعده، بلکه در خدمت تحقق هدف نهایی آن قرار دارند.

نتیجه

نتیجه حاصل از تحلیل مباحث پیش گفته آن است که اصل لزوم در نظام حقوقی ایران، مفهومی ایستا و مطلق نبوده، بلکه قاعده‌ای پویا و درعین حال قاعده‌مند است که در بستر مجموعه‌ای از ملاحظات حقوقی، فقهی و عملی معنا می‌یابد. آن چه از بررسی نهادهای انحلال و سایر موارد خروج از اصل لزوم استنباط می‌شود، حاکی از آن است که الزام قراردادی نه به عنوان یک حکم خشک و غیرقابل انعطاف، بلکه به عنوان چهارچوبی مبتنی بر تعادل میان ثبات روابط حقوقی و اقتضائات عدالت قراردادی قابل درک است. در این چهارچوب، اصل لزوم بیش از آن که بر بقای صرف قرارداد تأکید داشته باشد، بر بقای مشروع و عادلانه آن دلالت دارد.

از منظر نگارنده، تحلیل تقابلی میان قاعده و استثناء در حوزه اصل لزوم، تحلیلی نارسا و در مواردی گمراه کننده است؛ زیرا چنین نگاهی، استثنائات را به مثابه عناصر مزاحم و محدودکننده تلقی می‌کند، حال آن که در ساختار واقعی حقوق قراردادهای، این استثنائات در درون منطق قاعده قابل تبیین‌اند. به بیان دقیق‌تر، آن چه به عنوان خروج از اصل لزوم معرفی می‌شود، در حقیقت بازتاب حدود و قیود ذاتی این اصل است و نه نفی آن. قاعده‌ای که بدون در نظر گرفتن وضعیت‌های استثنایی اعمال شود، نه تنها کارآمدی خود را از دست می‌دهد، بلکه می‌تواند به نتایجی منتهی گردد که با مبانی عدالت و انصاف ناسازگار است. از این حیث، استثنائات را باید به عنوان سازوکارهای تصحیح کننده و تعدیل گر تلقی کرد که به اصل لزوم معنا و قابلیت اجرا می‌بخشند.

در تحلیل ماهیت نهادهایی همچون خیارات، اقاله و انفساخ نیز به وضوح می‌توان دریافت که این نهادها نه در تعارض با اصل لزوم، بلکه در راستای تضمین اجرای صحیح آن شکل گرفته‌اند. برای مثال، پذیرش حق فسخ در مواردی نظیر تدلیس یا غبن، بیانگر آن است که الزام ناشی از قرارداد تنها در صورتی موجه است که بر پایه اراده سالم و تعادل نسبی میان عوضین استوار باشد. بدین ترتیب، هنگامی که این مبانی مخدوش گردد، استمرار الزام نه تنها فاقد توجیه حقوقی است، بلکه خود به

بی‌عدالتی می‌انجامد. در چنین وضعیتی، خروج از قرارداد در واقع بازگشت به منطق اصل لزوم است، نه عدول از آن. همچنین، نهاد اقاله را باید تجلی استمرار حاکمیت اراده در مرحله پس از انعقاد قرارداد دانست. این نهاد نشان می‌دهد که اصل لزوم، مانع از تأثیرگذاری اراده مشترک لاحق طرفین نیست، بلکه صرفاً از برهم زدن یکجانبه و بی‌ضابطه قرارداد جلوگیری می‌کند. از این رو، پذیرش اقاله نه به معنای تضعیف الزام قراردادی، بلکه بیانگر آن است که الزام مزبور تا جایی معتبر است که اراده‌های متقابل بر بقای آن استوار باشند. همین تحلیل درخصوص انفساخ نیز صادق است، جایی که زوال موضوع یا مبنای قرارداد، ادامه تعهد را بی‌معنا می‌سازد و در نتیجه، انحلال قهری نه یک استثنای بیرونی، بلکه پیامد منطقی ساختار تعهد تلقی می‌شود.

در سطحی کلان‌تر، می‌توان گفت که نظام حقوقی با پیش‌بینی موارد خروج از اصل لزوم، در پی ایجاد نوعی توازن میان دو ارزش بنیادین، یعنی امنیت حقوقی و عدالت قراردادی است. اگرچه اصل لزوم به‌عنوان تضمین‌کننده ثبات روابط و اعتماد مشروع طرفین نقش اساسی ایفاء می‌کند، اما این ثبات نمی‌تواند به قیمت نادیده گرفتن واقعیت‌های ناعادلانه یا شرایط غیرمعارف حفظ شود. از این رو، استثنائات پیش‌بینی‌شده، در حقیقت بیانگر اراده قانون‌گذار برای جلوگیری از تصلب قواعد و تضمین انعطاف‌پذیری نظام حقوقی است.

بر این اساس، نگارنده بر این باور است که فهم صحیح اصل لزوم، مستلزم درک هم‌زمان قاعده و استثنائات آن در قالب یک نظام منسجم است. هرگونه تحلیل که یکی از این دو عنصر را مستقل از دیگری مورد توجه قرار دهد، به ناگزیر تصویری ناقص از واقعیت حقوقی ارائه خواهد داد. اصل لزوم بدون استثناء، به قاعده‌ای غیرقابل اجرا و گاه ظالمانه تبدیل می‌شود و استثناء بدون قاعده، به بی‌ثباتی و اختلال در نظم قراردادی می‌انجامد؛ بنابراین، نسبت میان این دو، نسبتی دیالکتیکی و تکمیلی است که در آن هریک، حدود و کارکرد دیگری را تعیین می‌کند. در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که اصل لزوم در حقوق ایران، قاعده‌ای است که نه در قالب اطلاق مطلق، بلکه در پرتو مجموعه‌ای از قیود و

استثنائات معنادار تحقق می‌یابد. این استثنائات، نه نشانه ضعف قاعده، بلکه بیانگر بلوغ و واقع‌گرایی نظام حقوقی‌اند که می‌کوشد میان اقتضائات نظری و واقعیات عملی تعادل برقرار سازد. چنین برداشتی، امکان تفسیر منسجم‌تر و کارآمدتر از قواعد حاکم بر قراردادها را فراهم می‌آورد و از فروکاستن اصل لزوم به یک قاعده صرفاً صوری و انتزاعی جلوگیری می‌کند.

پیشنهاد

در حوزه تقنینی، بازنگری در ساختار قواعد ناظر بر اصل لزوم، ضرورتی انکارناپذیر است. ماده‌های ۲۱۹، ۲۲۰ و ۲۲۱ قانون مدنی اگرچه مبنای الزام‌آوری قراردادها را تثبیت کرده‌اند، اما از حیث تبیین نظام‌مند حدود استثنائات، دچار اجمال و پراکندگی‌اند. از این رو، پیشنهاد می‌شود قانون‌گذار با رویکردی نظام‌ساز، فصل مستقلی تحت عنوان «جهات انحلال و تعدیل قرارداد» در قانون مدنی پیش‌بینی نماید که در آن، تمامی اسباب خروج از اصل لزوم^۴ در قالبی منسجم، با تفکیک دقیق مبانی، شرایط و آثار، تنظیم شوند. چنین اقدامی، علاوه بر رفع ابهام مفهومی، مانع از تداخل کارکردی این نهادها در مقام اجرا خواهد شد.

در همین راستا، شایسته است قاعده «تغییر اوضاع و احوال» به‌عنوان یک نهاد مستقل و صریح، با الهام از فقه امامیه و حقوق تطبیقی، وارد نظام تقنینی شود. فقدان تصریح قانونی در این زمینه، موجب شده است که دادگاه‌ها در مواجهه با اختلالات شدید اقتصادی یا تغییرات پیش‌بینی‌نشده، ناگزیر به توسل به نهادهای نامتناسب یا تفسیر موسع قواعد موجود شوند. تدوین مقرره‌ای دقیق که شرایط تحقق^۵ و آثار^۶ را مشخص کند، می‌تواند ضمن حفظ اصل لزوم، از تحمیل نتایج ناعادلانه جلوگیری نماید. از حیث تفسیری، ضروری است رویه قضایی از نگرش صوری و استثناء‌محور فاصله گرفته و به

۴- اعم از فسخ، انفساخ، اقاله، بطلان و عدم نفوذ

۵- از جمله غیرقابل پیش‌بینی بودن، خارج از اراده طرفین بودن و برهم خوردن تعادل قراردادی

۶- اعم از تعدیل قضایی یا انحلال

تحلیل کارکردی و غایتمدار از اصل لزوم و استثنائات آن روی آورد. بدین معنا که خيارات و سایر اسباب انحلال، نه به عنوان ابزارهای گریز از تعهد، بلکه به مثابه سازوکارهای تضمین عدالت قراردادی تفسیر شوند. تأکید بر مبانی فقهی نظیر قاعده لاضرر، قاعده نفی عسرو حرج و منع سوءاستفاده از حق، می تواند در جهت دهی به این رویکرد مؤثر باشد. به ویژه در مواردی که اعمال حق فسخ به نتایج غیرمنصفانه منجر می شود، دادرس باید با بهره گیری از اصول کلی، از تفسیر مضیق و مکانیکی اجتناب کند. همچنین، پیشنهاد می شود اصل بر بقای قرارداد همراه با امکان «تعدیل قضایی» در موارد استثنایی استوار گردد، نه انحلال فوری آن. این رویکرد که در بسیاری از نظام های حقوقی پذیرفته شده، می تواند ضمن حفظ ثبات روابط قراردادی، انعطاف لازم برای مواجهه با شرایط پیش بینی نشده را فراهم آورد. به ویژه در قراردادهای بلندمدت، تعدیل تعهدات به مراتب کارآمدتر از انحلال کامل آنها است.

نقش دیوان عالی کشور نیز در ایجاد وحدت رویه، تعیین کننده است. پیشنهاد می شود این مرجع با صدور آراء وحدت رویه یا نظریات تفسیری، معیارهای روشنی برای تفکیک مفاهیمی چون فسخ، انفساخ، بطلان و عدم نفوذ ارائه دهد. این تمایزگذاری دقیق، نه تنها از اختلاط مفهومی جلوگیری می کند، بلکه به استقرار امنیت حقوقی و پیش بینی پذیری در روابط قراردادی نیز کمک شایانی خواهد کرد.

ملاحظات اخلاقی: موارد مربوط به اخلاق در پژوهش و نیز امانتداری در استناد به متون و ارجاعات مقاله تماماً رعایت گردیده است.

تعارض منافع: تعارض منافع در این مقاله وجود ندارد.

تأمین اعتبار پژوهش: این پژوهش بدون تأمین اعتبار مالی نگارش یافته است.

منابع

- قرآن کریم

فارسی

- السان، مصطفی؛ نجفی زاده، لیلا؛ حسینی اشلقی، میرمهدی؛ صبوری، حسین، ۱۳۹۵، مبانی فسخ قرارداد در

فقه امامیه و حقوق ایران، **فصلنامه قضاوت**، شماره ۸۸.

- امید، جلیل، ۱۳۹۲، مفهوم و عناصر سازنده قاعده شرعی و مقایسه آن با قاعده حقوقی، **دوفصلنامه مبانی**

فقهی حقوق اسلامی، شماره ۱۱.

- انوری، پدرام و کیاشمشکی، ابوالفضل، ۱۳۹۶، مفهوم قاعده در فلسفه علوم اجتماعی پیر وینچ، **فصلنامه**

روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۹۳.

- جوادی، مهدی، ۱۴۰۳، دوام اعتبار قاعده حقوقی پس از وضع استثناء (استثناء قاعده را تأیید می‌کند)،

فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق خصوصی، شماره ۲.

- دیانی، عبدالرسول، ۱۳۹۸، مفهوم شرط فاسخ از منظر فقه اسلام، حقوق فرانسه و حقوق ایران، **فصلنامه**

تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، شماره ۴.

- شهیدی، مهدی، ۱۴۰۴، **شروط ضمن عقد**، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات مجد.

- عابدی، محمد، ۱۳۹۸، مفهوم، آثار و ارزیابی اصل ابقای عقود، **فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق**

تطبیقی، شماره ۴.

- قراملکی، علی مظهر، ۱۳۸۴، دلایل قرآنی اصل لزوم در عقود، **فصلنامه مقالات و بررسی‌ها**، شماره ۳.

- کاتوزیان، ناصر، ۱۴۰۴، **قواعد عمومی قراردادها**، جلد سوم، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات گنج دانش.

- کاتوزیان، ناصر، ۱۴۰۴، **قواعد عمومی قراردادها**، جلد پنجم، چاپ دهم، تهران، انتشارات گنج دانش.

- کاتوزیان، ناصر، ۱۴۰۵، **قانون مدنی در نظم حقوق کنونی**، چاپ شصت و هشتم، تهران، انتشارات

میزان.

- محقق داماد، سیدمصطفی، ۱۴۰۲، **قواعد فقه بخش مدنی**، چاپ نوزدهم، تهران، انتشارات سمت.

- هراتی قوی، سمیرا، ۱۴۰۴، تطبیق اصل لزوم قراردادها و موارد استثنایی انحلال آن در حقوق ایران و مصر با

تأکید بر نظریه عذر، **فصلنامه آموزه‌های حقوق خصوصی کشورهای اسلامی**، شماره ۴.

- همتیان، مهدی و وحدتی شیرازی، سیدحسن، ۱۴۰۱، واکاوی دلالت آیه شریفه «اوفوا بالعقود» بر اصل آزادی

قراردادی، **فصلنامه آموزه‌های قرآنی**، شماره ۳۵.

عربی

- تہانوی، محمد علی بن علی، ١٣٨٢ق، **کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم**، قاہرہ، الہیئۃ المصریہ العامہ للتألیف و النشر دارالکتاب العربی.

لاتین

- Berger, Klaus Peter, and Daniel, Behn, 2019, Force majeure and hardship in the age of corona: a historical and comparative study, McGill J. Disp. Resol. 6.
- Dogaru, Lucreția, 2024, Some aspects related the limitation of the binding force of contracts: unpredictability of contract, the power of dialogue in a globalized world.
- Kourides, P. Nicholas, 1970, The influence of Islamic law on contemporary Middle Eastern legal systems: the formation and binding force of contracts, Colum. J. Transnat'l L. 9.
- Morariu, Ioan, 2017, The Relation Between the Principle of Binding Force and Imprevison in Terms of the Law No. 77/2016.” Conferința Internațională de Drept, Studii Europene și Relații Internaționale V.

Legal Effects Arising from the Opening of Letters of Credit on the Buyer and the Beneficiary

Homayoun Mafi, Mohsen Raeisi, Ahmadreza Amiri Larijani

Examining the Potential for International Criminal Justice to Address Ecocide in the Context of Climate Change

Sobhan Tayebi, Majede Magholi

Analyzing the Nature and Mechanism of Enforcing Decisions of the International Court of Justice with an Emphasis on the Court's Practice in Facing Legal Lacunae

Somayah Rahmanian, Pouria Ebrahimzadeh

Prohibiting the Abuse of Emergency in the Iranian Legal System

Zeinab Ghaderi, Abdolmajid Yousefi, Sattar Fakhræi

Comparative Study of the Automatic Termination Clause in Iranian Law and the Contract Avoidance Mechanism under the United Nations Convention on Contracts for the International Sale of Goods

Hakime Mahmood Soltani, Mahdi Sheikh Mahmoodi

A Comparative Study of the Elements and Principles of Criminalizing Collusion to Commit a Crime in Iranian and French Criminal Law

Saber Sayyari Zohan

Challenges of Electronic Documents in Iranian Law

Mohammadreza Abdi, Sasan Vazin Puor

The Dual Role of Artificial Intelligence in Countering Misinformation and Deep Forgery: Challenges and Solutions

Atefeh Lorkijori, Seyed Ahmad Peyrovnaziri

Legal Nature of the Foundational Condition in Imamiyya Jurisprudence and Iranian Law; Explaining the Bases of Its Validity and Its Scope in Civil Partnership Contracts

Seyyed Alireza Hosseini, Mohammadreza Rostami, Tahere Jafari

A Jurisprudential Legal Study of the Status and Role of Wills of Intestate Persons in Determining the Disposition of Property After Death

Sayede Nazanin Mousavi

Foundations, Conditions and Effects of Criminal Sentences in the Iranian Criminal System

Kamran Rahimi Sekkeh Ravani

A Jurisprudential Study of the Invalidity of Transactions in the Law Requiring Official Registration of Immovable Property Transactions

Mahdi Rajaeian, Jafar Ghajeh Beigloo

Child and Adolescent Victimization in the Metaverse: a Review of Understanding Causes to Prevention and Countermeasures

Javad Cheraghi

Analysis of the Supporting Roles of the Convention on the International Sale of Goods in Facilitating and Protecting International Trade

Esmail Chogani

The Function of the Prosecutors Criminal Policy in the Prevention and Prosecution of Crimes Violating Public Rights

Vahid Kioumars

Comparative Study of the Rule of Independence of Arbitration Clause in Iranian, French, English Law and the UNCITRAL

Model Law; Theories and Practices

Saeed Johar

the Legal Status of Transactions of Periodically Insane Persons in the Law of Iran and England

Amirmohammad Tavakoli, Setayesh Haj Rajabali Tehrani, Fatemeh Allahverdi, Amirreza Noghavi

The Impact of Strict Laws on Drug-related Behaviors

Hamidreza Ghanaatian

The Peaceful Role of Nuclear Energy in Iranian law and the International System with a New Approach

Mojahed Amiri, Fatemeh Asgharzadeh Shirazi

The Impact of New Technologies, Smartification, and Digital Transformation on the Implementation of the Mandatory Registration Law

Negar Fouladi, Vajihe Mohseni

Criminological Analysis of Smuggling of Goods in Hormozgan Province

Ahmad Padidar, Mohammad Kamali

Smart Contract in the Iranian Legal System

Mahdi Salehi Zadeh

Legal Challenges of E-Government and Government Civil Liability

Saeed Sardashti Birjandi

the Principle of Impartiality of the Reason for Education in the Iranian Criminal Procedure

Mohammadhasan Malek Mohammadi

Qualitative Analysis of the Foundations and Scope of Criminal Liability in the Commission of Crimes Caused by Restless Legs Syndrome: the Interaction of Neuromotor Disorder with the Elements of Fault and Attributability

Zahra Enalouy Esfahani

The Relationship Between Rule and Exception in Iranian Civil Law with Emphasis on the Principle of the Binding Force of Contracts and Its Exceptions

Amirreza Alitabar

Institutional Castling: Military Enlistment and Mass Incarceration in the United States

Bryan L. Sykes, Amy Kate Bailey, Yasser Shakeri